

هدفهای دفاع از حقوق قربانیان استبداد و اهمیت تجارب دیگران

نویسنده: رسول رحیم

۱۴ دسمبر ۲۰۱۶

مبارزه برای دفاع از حقوق قربانیان استبداد در چهار دهه اخیر بدون تعیین اهداف و اسلوبهای عملی برای تحقق این اهداف یا به بیراهه می رود و یا به تدریج زوال می یابد. این دفاع در اصول حقوق بشر به معنای اجرای اشد مجازات در مورد مسببان کشتارها و شکنجه ها، و یا انتقام کشی، تعذیب و تشهیر آنها نیست. اهداف این مبارزه دورانساز در عمل چیز دیگری جز تامین صلح، آزادی، عدالت و تفاهم اجتماعی پایدار بوده نمی تواند که آرمان مشترک بالفعل و بالقوه همه کسانی بوده است که تا پای جان مقاومت کرده اند. رزمندگان این مبارزه کبیر انسانی باید در عین زمان خود سرمشقی برای یافتن و ترغیب راههایی گردند که به این اهداف منتهی می شوند. بنابراین میلان به سوی اعتراف به جرایم، انتقاد و پشیمانی از اعمال گذشته متهمان باید به مثابه نتایج مثبت اولیه این مبارزه مورد تشویق و حمایت قرار گیرد.

متهمان به جنایات ضد بشری نیز در هر مرتبه ای که بوده باشند- اعم از طراحان دست اول و مجریان مادون - باید بدون توسل به توجیهاتی مانند الزامات جنگ سرد، حفظ مصالح دولتی و اجرای حکم مافوق، داوطلبانه به ندای عدالت سر تسلیم بگذارند.

نسل جوان از هردو سو باید ابتکار عمل را در دست گیرند و فداکارانه به التیام ناسور اجتماعی نفاق بکشند. ناگفته پیداست که به سر رساندن چنین مأمولی که در جامعه ای که حدود ۴۰ سال در آتش نفاق و انارشی می سوزد و تقریباً همه ارزشها و حتا واژه ها می روند تا در مصادیق و معانی متضاد شان نمایان گردند، کار آسانی نیست. به دلیل بد آموزی و فقر فرهنگی مفرط، این فاجعه را در فضای مجازی بهتر می توان دریافت که عرصه پراق گونیها، بدنام سازیها و انتقام کشیهای لفظی عبث گردیده است.

در جوامع شرقی و همچنان کشور ما افغانستان رسم بر آنست که فرزندان صالح همانهایی پنداشته می شوند که به اهداف پدران شان قطع نظر از اینکه خوب یا زشت بوده است، پایبند باشند. چه بسا سنت بر آن بوده است که فرزندان حکمرانان و رهبران گذشته برای تکیه زدن بر جایگاه پدران شان، بدون توجه به استعداد و علاقه مندی خود شان ترغیب شوند. نقشی که فرزندان متهمان به جنایات بشری می توانند با انتقاد از راه و رسم پدران شان در جهت بیرون رفت از فاجعه جاری بازی کنند، انکار ناپذیر است.

برای سامان دادن به وضع ابتر جامعه جنگزده کشور ما شاید آموختن از تجارب دیگران بی ثمر نباشد. البته من در مورد اصول و اهداف استیفای حقوق قربانیان چهار دهه اخیر در پست قبلی مقاله مفصلی را تقدیم نموده ام که ده سال پیش نوشته شده است. در اینجا من یک نمونه از برخورد با بازماندگان جنایتکاران جنگی را در آلمان مثال می آورم که چگونه با وجود مهر طبیعی ای که بین پدر و فرزند وجود دارد، مانع آن نمی گردد که جنایتی که توسط پدر صورت گرفته است، توسط فرزند تقبیح شود. یک جامعه پرتفاهم، آگاه و سربلند را افراد و جوانان خردمند و دارای اعتماد به نفس می توانند به وجود آورند. در این امر بزرگ می توان از ملل دیگر آموخت:

بسیاری مردم آلمان با سیطره عام و تام نازی ها بر کشور شان در آستانه و در جریان جنگ جهانی دوم به شکل فعال و فعل پذیر آله دست حکمرانان خونخوار شان و حزب ناسیونال سوسیالیست قرار گرفتند. بعد از ختم جنگی که بیش از ۵۰ میلیون انسان را به خاک و خون کشاند و نتیجه ده ها سال کار شاق انسانی را در قاره اروپا و سائر نقاط جهان با خاک یکسان گردانید، در نیمه های دهه پنجاه عیسوی و در آغاز دهه شصت منجر به طغیان جوانان آگاه و تحصیل یافته این کشور علیه پدران جنایتکار شان شد. پیش آهنگ این اعتراض بزرگ که موجب ریشه کن شدن نازیسم به حیث یک

جریان فکری گردید، اتحادیه جوانان سوسیال دموکرات بود که شعار می دادند این جنایات را « پدران ما کرده اند»!

این منش سیاسی تنها یک اعتراف اخلاقی فرزندان نازی های معمولی نبود، بلکه احساس عمیق نسبت به ایجاد تفاهم اجتماعی و بین المللی فضای گفتمانی و گفت و شنود گسترده را به وجود آورد. برخورد بازماندگان قربانیان و بسیاری آسیب دیدگان نازیسم نیز در اشاعه این روحیه نقش به سزا داشت. یک نمونه از ده ها مثال فرزند ادولف آیشمن است.

اوتو ادولف آیشمن یکی از مهندسان بزرگ هولوکاست یا نابود گرداندن یهودی ها است. او بعد از جنگ جهانی دوم به ارجنتین فرار کرد و در همانجا مخفیانه می زیست و اتفاقاً از محاکمه نورنبرگ جان به سلامت برد. در اوایل دهه شصت "موساد" یا سازمان استخبارات اسرائیل او را از آنجا اختطاف نموده و به اسرائیل آورد و در ماه می ۱۹۶۲ در آنجا اعدام گردید. از آیشمن چهار پسر باقی ماند که عبارت اند از: کلاوس آیشمن، هورست ادولف آیشمن، دیتر هلموت آیشمن و ریکاردو آیشمن. ریکاردو

به جمهوری فدرالی آلمان آمد و بعدها در دانشگاه توییگن پروفیسور باستان شناسی شد. او در سال ۱۹۹۵ مصاحبه ای با رسانه بریتانیایی انجام داد و در پاسخ به تغییر نامش گفت: « تغییر نامم؟» به تفکر فرو رفت « چه فایده ای می توانسته داشته باشد؟ شما نمی توانید در قسمت گذشته از خودتان فرار کنید.»

او پنج سال داشت که پدرش اعدام گردید. ریکاردو می گوید: « به یاد می آید که دست مرا می گرفت و به ایستگاه بس می برد. یاد می آید که مرا به دکان شیرینی فروشی می برد و برایم چاکلیت می خرید. یاد می آید که هر شام در بیرون خانه روی پله می نشستم و فکر می کردم که پدرم کی می آید؟» سالها بعد ریکاردو با زوی اهرونی، یک جاسوس اسرائیلی در یک اتاق هتل در لندن ملاقات کرد که پدرش را دستگیر نموده بود.

ریکاردو گفت: « ملاقات بسیار پر هیجانی بود. مردم به من می گفتند که آیا از اهرونی نمی ترسیم. نه، من نمی ترسیم. ادولف آیشمن به دلیل آنچه کرده بود مستحق محاکمه بود. من موافق مجازات اعدام نیستم، اما می توانم بدانم که چرا این حکم آن وقت در مورد وی اجرا شد.»

ریکاردو از جرایم محنت باری که پدرش مرتکب شده بود، فاصله گرفت. او گفت: « ادولف آیشمن یک چهره تاریخی برای منست.»

اعضای دیگر خانواده ریکارد احساسات دیگری داشتند. او می گوید: « می دانستم که پدرم مرده است، اما نمی دانستم که چه گونه مرده است. مادرم همه برشهای روزنامه ها را درمورد پدرم زیر کوچ گذاشته بود. من در زیر کوچ می خزیدم و نیم نگاهی به آنها می انداختم. من به تکه و پاره ای از آن پی می بردم، اما کل ماجرا را نمی دانستم. هرگاه از مادرم در زمینه می پرسیدم، او می گفت "لاس دس"، یعنی "بگذارش". تا مادرم مُرد، در این مورد حرفی نمی زد.»

تاثیر سازنده بازماندگان قربانیان را در قسمت ریکاردو به نحو احسن می توان ملاحظه کرد. او می گوید: « باری در مکتب، معلم تاریخ در مورد یک امتحان صحبت می کرد، موضوعش محاکمه آیشمن بود. بعد ها او مرا نزدش خواست و گفت که قصدش رنجاندن من نبوده است. او نمی دانسته که من (پسر آیشمن) در این صنف هستم. به یاد می آورم هنگامی که مردم از نازی ها و افراد "اس اس" نام می بردند همیشه رویم کاملاً سرخ می شد.»

ریکاردو می افزاید: « برایم تلخ است که من پدر نداشتم، اما در مورد دهشت هولوکاست خشمگین هستم. من اکنون می دانم که درد از ندانستن است. بنابراین من از رو به رو شدن با حقیقت ترس ندارم. من رفتم تا آن اوامر اخراج و نفی بلد را ببینم که توسط پدرم امضا شده بودند. من نمی خواهم کسی بگوید که من کارهایی را که وی کرده است باور نمی کنم.»

